



شکار ارواح

فصل دوم_مقدمه

مترجم : SR_ZA

سایت Myanimex.ir

اگر ارواح در خانه ی شما ظاهر و بعد ناپدید شوند، قطعاً برایتان آزار دهنده، ترسناک و اسباب زحمت است. بدون شک تلاش می کنید که از دست آنها خلاص شوید. اما چگونه؟

اگر از من بپرسید، شما در حال راه رفتن روی یک طناب باریک هستید. اگر در توکیو زندگی نمی کنید، پس بهتر است سوار قطار به مقصد محله ی اوئو در توکیو شوید. شما در ایستگاه راه آهن مترو سوار می شوید و بعد در شیبویا پیاده می شوید. در حقیقت، اهمیتی ندارد که کدام قطار، در خط هانزومون باشد، خط گینزا باشد یا خط توکیو، شما سوار می شوید تا زمانی که در انتها به شیبویا برسید. به محض این که به شیبویا رسیدید، مقابل مجسمه ی هاچیکو¹ بروید. شخصی با ظاهر مهربان پیدا کنید و مسیرها را از او بپرسید.

بعد از یافتن مسیرها، می توانید به آسانی به اینجا برسید. برای مدتی راه بروید و بعد قادر به دیدن ساختمان بلند آجری که به سبک معماری قدیمی ساخته شده خواهید بود. در طبقه ی همکف باید یک مرکز خرید وجود داشته باشد. — آن را پیدا کردید؟

به محض این که به آنجا رسیدید، سوار آسانسور کنار آبنما شوید و به طبقه ی دوم بروید. وقت را برای دیدن فروشگاههای لباس و چایخانه های طبقه ی پایین هدر ندهید. آنها همگی وسوسه کننده هستند، پس اگر حواستان را جمع نکنید، ممکن است در نهایت سر از یکی از آنها درآورید.

وقتی به طبقه ی دوم رسیدید، اطراف را نگاه کنید. یک در فیلی رنگ را می بینید؟ در میانه ی در شیشه ی مات پر از جزئیات ظریف و در هم پیچیده با نماد «اس پی آر» که با خط خوشنویسی خوب و طلایی رنگی از سویی تا سوی دیگر نوشته شده است، وجود دارد. زیر نماد کلمات «تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی شیبویا» نوشته شده اند. بخاطر بسپارید تا بتوانید در را بشناسید.

اه، بنابراین برایتان سؤال است که آیا من از یک چایخانه هستم؟ این از کجا درآمد؟ البته که نیستم. من گفتم که چایخانه ها نمی توانند به شما کمک کنند تا از دست ارواح خلاص شوید. اگر بدون این که بدانید چه می خواهید بگویید صرفاً وارد یک چایخانه شوید، مجبور به ترک آنجا خواهید شد. اگر شانس با شما یار نباشد، سرزنش هم خواهید شد که: "می تونی نوشته ی انگلیسی روی در رو بخونی؟"

«شیبویا سایکیکو ریساجی» — طرز گفتنش به این شکل است، «تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی شیبویا» حالا متوجه می شوید؟ «تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی» به معنی کند و کاو و رسیدگی به فعالیتهای غیر طبیعی و نادر است. «تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی شیبویا» یک دفتر کار نادر در خیابان شیبویاست. اسم آن هم ممکن است از روی نام خانوادگی نامگذاری شده باشد. خب، اهمیتی ندارد که نام آن از کجا آمده است. موضوع اصلی این است که شما همیشه می توانید از طریق تلفن به ما دسترسی داشته باشید. «برای انجام روح زدایی (جن گیری) روی ارواح یا شخص تسخیر شده، لطفاً تماس بگیرید و یک قرار تنظیم کنید.»

اصولاً، این شغل در ارتباط با دفع کردن ارواح و چیزهایی از این قبیل است. خب، حالا تمام کاری که برایتان باقی مانده است، این است که شهادت داشته باشد و در بزیند. در داخل، دفتر کار مطبوعی را خواهید یافت. معمولاً، من مهمان ها را همراهی می کنم، اما از آن جایی که کارهای دفتری و اداری را هم انجام می دهم، همیشه برای انجام این کار آنجا حضور ندارم.

بعضی وقت ها، موقعیت هایی وجود دارند که من آنجا نیستم. به جای من، مردی لاغر و قدبلند به استقبال مهمان ها خواهد آمد، اگر او هم آنجا نباشد، آنوقت هیچ کس برای خوش آمدگویی به مهمان ها بیرون نخواهد آمد. وقتی آن اتفاق می افتد، مرد جوان خوش قیافه ولی گستاخی باید روی کاناپه در اتاق اصلی نشسته باشد. ظاهرش شانزده یا هفده ساله به نظر می رسد.

به هیچ وجه گمان نکنید که او به دلیل سن کمش، کاغذبازی های اداری را انجام می دهد. او به صورت غیرطبیعی و به مقدار بسیار زیادی به خودش می بالد. اگر این اشتباه را انجام دادید، فکر نکنید صرفاً می توانید از آن بیرون بیایید. گذشته از همه ی اینها، او خودشیفته ترین از خود راضی در تمام دنیاست، به همین دلیل است که به شکل کوتاه شده با اسم نارو شناخته می شود. اگر نارو

¹ هاچیکو مجسمه ی معروف سگی است که به مدت نه سال با وفاداری، منتظر بازگشت صاحب مرده اش ماند. این مجسمه در نزدیکی ایستگاه متروی شیبویا واقع شده است.

در حس و حال خوبی باشد، به راحتی می توانید با او صحبت کنید. او قطعاً به شما کمک خواهد کرد تا مشکلاتتان را حل کنید. ... این در شرایطی است که به وضعیت شما علاقه مند باشد.

"تحقیقات شیبویا می دونم چی اینجاست؟"

زنی پوشیده در لباسهای جلف و پر زرق و برق وارد شد. امروز بدون هیچ استراحتی در حال کار کردن هستم، این یعنی تمام روز را در دفتر کار خواهم بود. و خب، من کسی بودم که در آخر به استقبال این مهمان رفتم. پرسیدم :

"چیزی آزارتون می ده؟"

لبخندی گرم و کاری به او زدم. ولی او مرا که ایستاده بودم، نادیده گرفت و به سمت کاناپه که اتفاقاً نارو در آنجا در حال کتاب خواندن بود نگاه کرد :

"اون بچه اونجا."

... این که بعضی از آدمها چطور می توانند این قدر بی تفاوت باشند ترسناک است. رفیق، بهتر است که آن پسر را «بچه» صدا نزن. این خیلی خطرناک است، مثل «کوفته ی گوشت» صدا کردن یک بپر. از روی محبت دوباره پرسیدم :

"لطفاً، کاری هست که بتونم کمکتون کنم؟"

آن زن به من نگاه کوتاهی انداخت و بعد به نادیده گرفتن سؤالات من ادامه داد... هو هو... او بدون توجه به من مصرانه با نارو حرف زد :

"بچه، تو تو این دفتر کار می کنی؟"

نارو زحمت بلند کردن سرش را به خودش نداد. البته که او هیچ توجهی به زن نشان نداد. زن او را «بچه» صدا کرد. با چهره ای عبوس دوباره از او پرسیدم :

"لطفاً، ممکنه کمکتون کنم؟"

او دوباره مرا نادیده گرفت. ... چرا تو! علیرغم سنت هیچ رفتار اجتماعی ای نداری! جلوی خودم را برای بلند کردن صدایم گرفتم، دوباره مؤدبانه از او پرسیدم :

"اگه درخواستی دارید، لطفاً به من بگین."

او بی ادبانه به من خیره شد و بعد صدای توهین آمیزی از خودش درآورد. ... تو خیلی غیر قابل تحمل هستی! زن چرخید تا رو در روی نارو قرار بگیرد :

"اون بچه اونجا... من یک مهمونم!"

نارو بدون این که نگاهش را از روی کتاب بلند کند، سرد و غیر دوستانه گفت :

"مهمون...؟"

"درسته، تو باید جواب سؤال من رو بدی. در غیر این صورت احساس بدی به من دست می ده."

... این جا دقیقاً چه کسی احساس بدی ایجاد می کند! نارو بی تفاوت پاسخ داد :

"لطفاً از اینجا برید."

"— این دیگه چه کوفته، گفتم که من یک مهمونم."

"هنوز خیلی مونده بدونم چه رفتاری باید جلوی مهمونی که قبلاً ندیدمش نشون بدم."

... قوی و خوشایند. خوب گفت. صورت زن قرمز شد :

"تو هیچ آداب معاشرتی بلد نیستی... به مسئول اینجا زنگ بزن! می خوام یک شکایت ثبت کنم!"

... آه، احمق عوضی. نارو بالأخره بلند شد، بعد با چشموهای به سردی یخش با زن رو در رو شد. چنین وجناتی می تواند هر کسی را از حرف زدن بازدارد. موهای سیاه، مردمکهای سیاه و لباسهای کاملاً سیاه... او شبیه یک خون آشام یا اهریمن ترسناک و زیبا بود. نارو به آرامی گفت :

"من مدیر اینجام، شیویا."

زن قادر به تکلم نبود. مدیر با تحقیر به او نگاه کرد، لبهای رنگ پریده اش با لبخند تمسخرآمیزی خم شدند :

"لطفاً اینجا رو ترک کنید." همزمان صدایش را به سمت اتاق مرجع هدایت کرد و گفت :

"لین! مهمون رو بفرست بیرون."

زن بی ادب به دست دستیار قدبلند و نجوش بیرون انداخته شد. پرسیدم :

"نارو، اون اشکالی نداره؟"

نارو به من نگاه کرد و به آرامی پرسید :

"چی اشکالی نداره؟"

"اون زن خیلی پولدار به نظر می اومد."

نارو آهسته به من اطمینان داد :

"مشکلی نیست. بیا راجع بهش حرف زنیم. مای، چایی."

نگاهش دوباره به سمت کتابش برگشت. چه دستور مختصر و مفیدی. چای، نمی توانی خودت آن کار را انجام بدهی! با این که اینطور فکر می کردم، می دانستم خطرناک است که آن را بلند بگویم. نارو امروز در حس و حال بدی است. مردم دائماً به اینجا آمدند، و سر و کله زدن با همه ی آنها هم کار سختی بود. آن زن بی ادب، یک درخواست برای بررسی رابطه ای نامشروع و حتی درخواستی برای تحلیل یک طالع بینی ازدواج هم وجود داشت.

علاوه بر آن، مردی بود که که فکر می کرد ما بخشی از یک مذهب جدید هستیم. تنها درخواست معقول و منطقی این بود : "دخترم اخیراً رفتار عجیبی داشته. حتماً تسخیر شده، پس لطفاً بیاین و روح رو دفع کنید."

من باید هر دفعه به آنها توضیح دهم. اینجا یک دفتر کار بررسی پدیده های ماورایی است. ما از روشهای علمی برای حل پدیده ی ماورایی استفاده می کنیم. خب، این جا آژانس کارآگاهی نیست. شما اشتباه گرفته اید. ما در اینجا دارو فراهم نمی کنیم. من متأسفم، ولی ما روحانی نیستیم. نه، اینجا یک سازمان مذهبی نیست. ... مردم، شورش را در نیاورید. حتی با این که من نارو نیستم، باز هم عصبانی خواهم شد.

"بفرمایید."

چای سیاه را روی میز گذاشتم. به عنوان نکته ای دیگر، این چای که درباره ی آن صحبت می کنیم چای سیاه است. آنها اصولاً در این دفتر کار چای سبز نمی نوشند.

"اِه..."

نارو حتی سرش را بلند نکرد. نمی توانی یک «ممنونم» کوچک بگویی؟ این چای را با دقت برایت آماده کردم. چه عذابی (ناگهان مثل یک دختر بچه شروع به فکر کردن درباره آن کردم)، من همه ی تلاشم را برای ریختن چای کردم. به نظر می آید برای این مدیر²...

من اینجا کارهای زیادی دارم، مثل فتوکپی گرفتن و چای ریختن. همیشه حس می کنم که کمک زیادی نمی کنم. و برای همین است که تمام تلاشم را برای ریختن چای می کنم. روزهای متفاوت چای های متفاوت می طلبند. از آن جایی که امروز روز سختی بود، تصمیم گرفتم از چای آسام³ استفاده کنم. من در مورد مسائل مثل این خیلی دقیق هستم. ولی به نظر می رسد او حتی متوجه این موضوع هم نمی شود.

من نارو را در بهار همین سال در مدرسه دیدم. — با این که آن را به این صورت می گویم، اما او به هیچ وجه دانش آموز انتقالی نیست. او رئیس «تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی شیبویا» است، و برای بررسی ساختمان قدیمی مدرسه ی بدیمن به آن جا آمد. به دلیل پیش آمدن تعدادی از رویدادهای اتفاقی، دست آخر، در طول بررسی آن مورد من دستیار او شدم. و حالا در حال انجام همان کار هستم، کمک کردن به او در دفتر کارش.

در ابتدا، فکر می کردم او خیلی پسر آزاردهنده ای است. با این که خوش قیافه است، ولی اخلاق وحشتناکی دارد. نه تنها این، بلکه او زبان تند و شخصیت گستاخی هم دارد. من نمی توانم آن را تحمل کنم. اما... عشق نیازی به داشتن دلیل ندارد. چه درس ساز. البته، نارو هیچ ایده ای درباره ی چیزی که من فکر می کنم ندارد. در چشم او من فقط یک دستیارم. (یا خودم اینطور باور دارم). شاید نارو علاقه ای به دخترها ندارد؟ بعضی وقتها این چیزی است که در نهایت به آن فکر می کنم. اهمیتی ندارد که در چه موردی باشد، اما او مانند پسرهای دیگر نیست —

اول از همه، او علیرغم این که شانزده سال دارد، رئیس تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی است. نارو باید یک سال از من بالاتر باشد: یک دانش آموز سال دومی در دبیرستان. اما مهم نیست چطور به آن نگاه کنم، فقط به نظر نمی رسد که او به مدرسه برود. ممکن است که چون از قبل دارای یک شغل است، تصمیم گرفته است که از مدرسه رفتن صرف نظر کند؟

به علاوه، به نظر می آید که او کاملاً به کارش علاقه مند است. او تلویزیون نگاه نمی کند، برای تماشای فیلم نمی رود، رمان نمی خواند، و لازم نیست به مانگا حتی اشاره کنید. او موسیقی هم گوش نمی کند. اهمیتی ندارد که چه کاری باشد، او هیچ کدام از چیزهای مثل این را انجام نمی دهد. پس، وقتی کاری انجام نمی دهد چه می کند؟ خب، احتمالاً کوهی عظیم از مدارک و کتابها را می خواند. و البته، همه ی آن کتابها درباره ی پدیده های ماورایی هستند، و همه به زبان انگلیسی اند.

به عنوان سرگرمی، او از سفر کردن و جادو خوشش می آید. این واقعاً یک سرگرمی عجیب است. او انبوهی از کتابها و نقشه های مربوط به سفر دارد. رفیق، حتی اگر او مجبور باشد به خاطر شغلش همه جا برود، آن همه نقشه و کتاب کمی زیاد است. او بعضی وقتها، نقشه ای را باز می کند، خطهایی روی آن می کشد، بعد عمیقاً راجع به آن فکر می کند. با این که او اغلب به این سفرهای کوتاه می رود، تقریباً هیچوقت به یک منطقه ی توریستی نرفته است. مثلاً، اگر به کیوتو برود، به دیدن معبد کیومیزو در، معبد کینکاکوجی یا کوهستان آراشی یاما نمی رود.

در مورد جادویش هم همینطور است. او هیچ وقت آن را در مقابل من انجام نداده است. با این که اغلب او را در حال ور رفتن با کارتهایش می بینم، هیچ وقت ندیده ام که با آنها حقه ی جادویی انجام دهد. ... مم، این عجیب نیست؟ نارو... شبیه یک... معماست. می توان گفت که این نقطه ی قوت اوست...

.... تمام شد. من این را مثل یک دختر بچه کامل کردم. حتی فکر می کنم این تحسین برانگیز است.

² در خود رمان به زبان ژاپنی از کلمه ی «شوچو» در اینجا استفاده شده است که مدیر ترجمه می شود. بنابراین نارو در اصل به عنوان مدیر شرکتی به نام تحقیقات و بررسی پدیده های ماورایی شیبویا شناخته شده است.

³ چای سیاه رنگ پرورش یافته در ایالت آسام واقع در شمال شرقی کشور هندوستان که از روی همین منطقه نامگذاری شده است.